

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، سال هجدهم، شماره ۷۵، زمستان ۱۳۸۷  
(دوره جدید تاریخ اسلام و ایران، شماره ۱)

## کردهای فارس و زمینه های شکل گیری سلسله ملوک شبانکاره

دکتر علی رضاییان<sup>۱</sup>

چکیده

کردهای فارس صحراءگردانی بودند که پیش از ظهرور اسلام و در قرون اولیه اسلامی در فارس حضوری تأثیرگذار داشتند. در حدود اواسط قرن پنجم هـق با رهبری فضلویه چند طایفه از کردهای فارس با هم متحد شدند و تشکلی را با عنوان «شبانکاره» ایجاد کردند. شبانکارگان در سال های اولیه شکل گیری توانستند بر تمامی ایالت فارس و پس از آن نیز بر بخش هایی از این ایالت حکومت کنند. در اوایل قرن ششم هـق یکی از طوایف تشکیل دهنده گروه شبانکاره، اسماعیلیان، توانستند سلسله ای را به نام ملوک شبانکاره ایجاد کنند. این سلسله موفق شد حدود دو قرن و نیم بر بخش هایی از فارس و کرمان حکومت کند.

**واژهای کلیدی:** کردهای فارس، فضلویه، ملوک شبانکاره،

سلجوقیان.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج alireza1382@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۱

تاریخ تصویب: ۸۷/۹/۹

### مقدمه

ملوک شبانکاره سلسله‌ای محلی بودند که حدود دو قرن و نیم، از اوایل قرن ششم (هـق) تا اواسط قرن هشتم (هـق)، بر بخش‌هایی از فارس و کرمان حکومت کردند. این سلسله ریشه در کردهای کوچ نشین داشت که در جریانات سیاسی فارس و برخی ایالات همجوار آن، قبل و بعد از اسلام، نقشی ایفا می‌نمودند.

در این پژوهش فرض آن است که باید میان کردهای فارس، به عنوان طوایف صحراء‌گردی که به طور پراکنده در مناطق مختلف فارس زندگی می‌کرده‌اند و نیز گروه شبانکاره، که در حدود اواسط قرن پنجم (هـق) از اتحاد تعدادی از این طوایف شکل گرفت با سلسله ملوک شبانکاره، که در اوایل قرن ششم (هـق) توسط یکی از طوایف تشکیل دهنده گروه شبانکاره ایجاد گردید، تمایز قائل شد. به نظر نگارنده این مقاله عدم تمایز میان کردهای فارس، گروه شبانکاره و سلسله ملوک شبانکاره در برخی منابع دست اول و تحقیقات جدید پاره‌ای از ابهامات را در چگونگی شکل‌گیری و قدرت یابی شبانکارگان و تشکیل حکومت توسط آنان به وجود آورده است. لذا هدف مقاله این است که با نشان دادن تمایزات مذکور به روشن تر نمودن زمینه‌های قدرت‌گیری ملوک شبانکاره پردازد.

### مفهوم واژه کرد

امروزه کلمه «کرد» به گروه نژادی خاصی که در بخش‌هایی از ایران، عراق، ترکیه، سوریه و برخی از جمهوری‌های استقلال یافته شوروی سابق زندگی می‌کنند گفته می‌شود. درباره ریشه نژادی کردان اختلافات فراوانی میان محققان وجود دارد و در این مورد نظرات متفاوت و گاه متضادی بیان شده است. بنا به عقیده برخی، کردان از اقوام قدیمی مستقر در ایران بوده‌اند که قبل از مهاجرت آریایی‌ها در این منطقه سکونت داشته‌اند. (یاسمی، ۱۳۶۲: ۲۴) نظری دیگر کردان را از یهودیان باستان دانسته که بخت النصر آنها را از یهودیه به کوه‌های زاگرس کوچانده است. (آکویف و حصارف، ۱۳۶۷: ۵۲، ۶۲) بنا به عقیده‌ای کردان هم نژاد با لویان هستند (همان، ۵۱) و نظری دیگر بر هم نژادی

کردن و گرجیان دلالت دارد. (یاسمی، ۱۳۶۳: ۱۸) در جایی کردان را هم نزد با ژرمن‌ها (همان: ۱۱) و در جایی دیگر از نزد آشوری‌ها دانسته‌اند (لمبرت، ۱۰۵-۹۵) و نظری نیز درباره عرب بودن آنان مطرح شده است (مسعودی، ۱۳۷۰، ۱/۴۸۹).

احتمالاً یکی از دلایل شکل‌گیری نظریات متفاوت درباره ریشه نزادی کردها وجود اختلاف در معنی واژه کرد در منابع تاریخی قبل از اسلام و قرون اولیه اسلامی با منابع متأخرتر بوده است. کلمه کرد در منابع تاریخی عصر ساسانی و متون نگاشته شده در قرون اولیه اسلامی مفهومی فراتر از اشاره به یک نزد خاص را داشته و بیشتر به معنی عام اقوام صحراء‌گرد و چادرنشین اطلاق گردیده است. به نظر می‌رسد واژه کرد در این مفهوم تمام اقوام صحراء‌گرد ساکن در ایران قبل از اسلام اعم از اقوام گیل، دیلم، لک، لر و همچنین صحراء‌گردان فارس را شامل می‌شده است. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۳۲، ۱۳۶۲: ۱۹۸)

تصور ایرانیان از چگونگی شکل‌گیری کردان منعکس در شاهنامه فردوسی نیز مؤید ادعای فوق است. بنا به مندرجات شاهنامه ضحاک پادشاه ستمکار دستور داده بود تا هر روز دو جوان را بکشند و مغز آنان را خوراک مارهای روییده بر شانه‌های او سازند؛ اما وزیران ضحاک برای آن که از بیشتر کشته شدن جوانان جلوگیری کنند از دو جوان هر روز یکی را آزاد می‌کردند و به جای آن گوسفندی را می‌کشند و مغز آن را به مارها می‌دادند؛ پس از مدتی تعداد جوانان آزاد شده زیاد گردید و:

سپردی و صحرانهادند پیش که زآباد ناید بدل برش یاد	خورشگر بدیشان بزی چند و میش کنون کرد از آن تخمه دارد نزاد
---	--

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۱/۵۷، ۱، ۲، ۳)

براین اساس فردوسی کردها را صحراء‌گردانی معرفی می‌نماید که با حیوانات خویش در مناطق غیرآباد زندگی می‌گردند.

در نامه‌ای که اردوان پنجم آخرین پادشاه سلسله اشکانی به اردشیر مؤسس سلسله ساسانی در اعتراض به شورش وی نگاشته چنین آمده است: «ای کرد تربیت شده در خیمه کردان از حد خود بیرون رفته‌ای» (طبری، ۱۳۶۳: ۲۵۸۳) بهرام چوین سردار ساسانی که علیه خسرو پرویز پادشاه ساسانی شورش کرده بود نیز در نامه ای به خسرو چنین خطاب می‌کند «ای روسپی زاده که در چادر کردان بزرگ شده‌ای» (طبری، همان، ۷۳۱) به نظر می‌رسد در هر دو مورد یاد شده بیش از آنکه کرد به مفهوم نژادی آن موردنظر باشد، به مفهوم عام آن یعنی نوع زندگی صحراءگردی و شبانکارگی بوده و به دلیل آنکه صحراءگردان جایگاه مناسبی در نظام طبقاتی و اجتماعی آن عصر نداشته‌اند مرتبط کردن شاهان ساسانی به کردهای نوعی توهین به آنان تلقی شده است.

### کردان فارس در عصر ساسانی و قرون اولیه اسلامی

قدیمی‌ترین اطلاعات تاریخی مستدل درباره کردهای فارس به عصر ساسانی بر می‌گردد، بنابر اعتقاد برخی از مورخان اردشیر مؤسس سلسله ساسانی خود از کردان فارس بوده است. در کتاب کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹: ۱۷۵-۱۷۷) و شاهنامه فردوسی (۱۳۷۶: ۱۱۶-۶۰۷) آمده که سasan پدر اردشیر از نسل دار، از پادشاهان قدیم ایران که در نبرد با اسکندر تاج و تخت خود را از دست داد، بوده است. سasan که چهار نسل با دارا فاصله داشت در فارس به شبانی مشغول و «همواره با گوسفندان بود» و با صحراءگردان کرد زندگی می‌کرد. بابک، حاکم فارس که پی به نسب والای سasan برده بود وی را به کاخ خویش دعوت کرد و دختر خود را به ازدواج سasan درآورد. ثمرة این ازدواج اردشیر بنیانگذار سلسله ساسانی بود. اگر کرد را به مفهوم عام آن یعنی زندگی صحراءگردی و شبانکارگی در نظر بگیریم با توجه به روایت فوق می‌توان سasan پدر اردشیر را از کردان فارس و سلسله ساسانی رانیز برآمده از آنان دانست.

اردشیر گرچه خود ریشه در کردان فارس داشت اما احتمالاً به دلیل نالمنی‌هایی که کردان پس از قدرت‌گیری وی در فارس ایجاد کرده بودند، مجبور شد بنا به نوشته فردوسی، اردشیر:

سپاهی ز اصطخر بی مر برد      بشد ساخته تا کندر زم کرد

در این نبرد گرچه در ابتدا کردان بر اردشیر غلبه کردند. اما سرانجام اردشیر توانست آنها را شکست دهد و قتل عام کند. (فردوسی، ۱۳۷۶: ۱۳۹ - ۱۳۶، ۷/۱۳۶ - ۶)

منابع دوران اسلامی اشارات گسترده‌تری به کردان فارس دارند. به گفته بلاذری عمر در سال ۲۲ هـ. ق. دستور داد تا جارود عبدي به قلاع فارس حمله کند، اما وی در منطقه جره و شیراز توسط کردان اسیر شد و به قتل رسید. (۱۳۴۶: ۵۴۲) به هنگام حمله مسلمانان به شهر اهواز در سال ۲۳ هـ. ق. نیز کردان فارس برای کمک به مدافعان شهر به مردم اهواز پیوستند. (طبری، ۱۳۶۲: ۵/۲۰۱۷) همچنین در حمله اعراب به فسا و دارابجرد نیز کردهای فارس در سپاه ایران حضور داشتند. (همان، ۲۰۱۲ - ۲۰۱۱) پس از قدرت‌گیری امویان نیز همواره کردان فارس به عنوان گروهی شورشی علیه دولت اسلامی در منابع معرفی شده‌اند. در شورش عبدالرحمن بن اشعث بر حاجاج بن یوسف ثقیقی، عامل خلیفه اموی عبدالملک، ابن اشعث در حین فرار از مقابل حاجاج به بیشاپور از شهرهای فارس آمد. در این شهر کردهای فارس به وی پیوسته و ابن اشعث توانست به کمک آنها لشکر حاجاج را شکست دهد. (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۷/۸۸) ابن اثیر ضمن شرح وقایع ۸۹ هـ. ق. از لشکری سخن می‌گوید که حاجاج برای جنگ علیه کردها به فارس اعزام کرد. به نوشته ابن اثیر دلیل این لشکرکشی آن بود که کردان بر فارس غلبه کرده و بر آنجا تسلط یافته بودند (همان، ۸۸).

در عصر خلافت عباسی نیز گهگاه از شورش کردان فارس بر دولت اسلامی سخن به میان آمده است. برای مثال ابن اثیر ضمن بحث پیرامون وقایع سال ۲۳۱ هـ. ق. از بازگشت وصیف ترک (سردار خلیفه عباسی) از اصفهان، جبال و فارس خبر داده و مأموریت وی را تعقیب و سرکوب کردهای این مناطق می‌داند که مرتکب فساد و فتنه شده و شورش کرده بودند (همان، ۱۱/۱۹۱).

با شکل‌گیری نخستین سلسله‌های ایرانی پس از حمله اعراب نیز همچنان شاهد تأثیرگذاری و حضور کردان بر جریانات سیاسی ایالت فارس می‌باشیم. به هنگام حضور حاکمان صفاری، یعقوب لیث (۲۶۵ - ۲۵۳ هـ. ق) و عمرولیث (۲۸۸ - ۲۶۵ هـ. ق) در فارس به درگیری‌های آنان با کردان فارس

اشاره شده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۴۰، ۲۲۹) حتی حضور سلسله قدرتمند آل بویه در فارس نیز از تأثیرگذاری آنان نکاست و همچنان منابع تاریخی از نقش کردان در جریانات سیاسی این عهد گزارش می‌دهند. (ابن اثیر، ۱۶/۲۷۷)

### رموم (زموم) کردان فارس

بنا بر مندرجات کتاب های جغرافیایی قرن سوم و چهارم (هـق) کردان فارس در نواحی ای به نام رم (زم) زندگی می‌کردند. به گفته اصطخری هر کدام از این رموم شهرها و دیه هایی داشتند که به هم متصل بودند و رئیس هر رم حفاظت از راه ها و کاروان های موجود در رم را بر عهده داشت. هر گاه سلطان به نیرو نیاز داشت رؤسای رموم موظف بودند به کمک وی بستابند (۱۳۶۸: ۹۹) به لحاظ نوع پرداخت مالیات، رموم فارس با سایر مناطق این ایالت تفاوت داشت. درحالی که مالیات سایر مناطق براساس مساحت گرفته می‌شد مالیات رموم غالباً به صورت مقاطعه و مقدار کمی نیز به شکل مقاسمه پرداخت می‌گردید (همان، ۱۴۹). رئیس کردان هر رم وظیفه جمع‌آوری مالیات آن رم را بر عهده داشت (همان، ۹۹) شکل پرداخت مالیات، یعنی پرداخت مالیات به صورت مقاطعه و جمع‌آوری آن توسط رئیس هر رم و بدون دخالت حکومت مرکزی نشانگر استقلال نسبی رموم نسبت به سایر مناطق فارس بود. به علاوه با توجه به آن که حفظ نظم و امنیت هر رم نیز بر عهده رئیس رم بود، می‌توان نتیجه گرفت که در رموم تحت سلطه کردان، که بخش هایی وسیعی از فارس را در بر می‌گرفت، رؤسای رموم تقریباً مستقل حکومت کرده و به نوعی مانند حاکمان کوچک محلی عمل می‌کردند.

تعداد افراد رموم را اصطخری بیش از ۵۰۰ هزار چادر تخمین زده است. (همان، ۱۰۱، ۸۹) وی به وجود بیش از صد قبیله کرد در فارس اشاره کرده و خود بیش از سی عدد از این قبایل را بر شمرده است. (همان، ۱۰۳ - ۱۰۰) به گفته اصطخری از هر قبیله بین صد تا دو هزار سوار بیرون می‌آید و بیشتر قبایل در زمستان و تابستان از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند. «اویشان [کردان] را از اسباب و آلات و حیوان و امتعه و اقمشه و آلات حرب و قوت و شوکت چندان هست که سلطان هرگز ظلم و تعدی

بریشان نمی‌تواند کردن از کثرت و شوکت ایشان» (همان، ۱۰۲، ۱۴۰) اصطخری تعداد رموم کردان فارس را پنج رم زمیجان، دیوان، لوالجان، کاریان و بازنجان ذکر می‌کند (همان، ۱۳۵-۱۳۴).

### فضلویه و شکل گیری شبانکارگان

در عهد حکومت آخرین حاکم بويی فارس، ابومنصور فولادستون (۴۴۷-۴۴۰ هـ ق) فضلویه رئیس طایفه رامانیان از طوایف کرد فارس به خدمت صاحب عادل وزیر ابومنصور در آمد. اما پس از به قتل رسیدن صاحب عادل توسط ابومنصور، فضلویه دست به شورش زد، موفق شد فولادستون را کشته و به عمر سلسله آل بويه در فارس پایان دهد و خود بر سراسر فارس مسلط گردد (۴۴۸ هـ ق) در این زمان قاورد بن چغرييگ برادر سلطان آلب ارسلان سلجوقی، که در کرمان حکومت می‌کرد، بر برادر شوریده و به طمع ضمیمه نمودن فارس به قلمرو خود، به این ایالت حمله کرد و با فضلویه در گیر شد. (ابن بلخی، ۱۳۷۴، ۳۹۱؛ زركوب شيرازی، ۱۳۵۰، ۵۷) فضلویه جهت مقابله با قاورد به آلب ارسلان پناه برد. آلب ارسلان نیز ضمن مقاطعه دادن فارس به فضلویه خود، رهبری سپاه را برای حمله به کرمان و فارس جهت تبیه قاورد بر عهده گرفت. در این لشکرکشی قاورد شکست خورد و مجبور به ترک فارس گردید. (ابن بلخی، همان، ۳۲۲. زركوب، همان، ۵۷) از این زمان (۴۵۹ هـ ق) تا سال ۴۶۴ هـ ق. فضلویه از جانب سلجوقیان بر ایالت فارس حکومت می‌کرد. اما در این سال وی در پرداخت مالیات مقرره تعلل کرد و دست به عصیان زد و سلجوقیان سپاهی برای سرکوب وی به فارس فرستادند. فضلویه به دژی در حوالی جهرم پناه برد، نظام الملک (۴۸۵-۴۱۰ هـ ق) وزیر سلجوقی که ظاهرآً تحری ویژه در فتح قلاع داشت، خود برای تسليم فضلویه به قلعه مذکور حمله کرد و ضمن فتح آن فضلویه را به اسارت گرفت. منابع در مورد سرنوشت نهايی فضلویه اختلاف نظر دارند؛ ابن اثير از فرستادن او به نزد الـب ارسلان و بخشیده شدن او توسط سلطان سلجوقی حکایت می‌کند (۱۳۶۸)، (۱۷/۴۸) اما ابن بلخی از فرستاده شدن او به قلعه اصطخر، شورش مجدد و سرانجام به قتل رسیدن وی

سخن گفته است. (۱۳۷۴، ۳۹۲)

احتمالاً در اواخر حکومت آل بویه در فارس و همزمان با قدرت‌گیری فضلویه، گروه‌بندی جدیدی در میان کردان فارس با عنوان «شبانکاره» شکل می‌گیرد. دلیل آنکه زمان مذکور برای شکل‌گیری گروه شبانکاره پیشنهاد می‌شود آن است که در هیچ یک از منابع تاریخی و جغرافیایی قرن سوم و چهارم هـ. ق. که به کردان فارس اشاره شده، نامی از شبانکارگان وجود ندارد. این در شرایطی است که منابع این عصر به ویژه متون جغرافیایی اطلاعات نسبتاً مفصلی را از کردان فارس ارائه نموده‌اند. بدیهی است در صورت وجود چنین دسته‌بندی در قرون یاد شده این منابع قطعاً بدان اشاره می‌نمودند. برای مثال اصطخری در کتاب خود ضمن ذکر این موضوع که بیش از صد طایفه کرد در فارس زندگی می‌کنند حدود سی طایفه از طوایف مذکور را نام می‌برد. از سی طایفه یاد شده دو طایفه، شکانیان و رامانیه جزء پنج طایفه تشکیل دهنده گروه شبانکاره هستند اما اصطخری با وجود اطلاعات وسیعی که از کردان ارائه می‌کند هیچ اشاره‌ای به نام شبانکارگان ندارد.<sup>۱</sup>

فارستامه ابن بلخی که در حدود سال ۵۱۰ هـ. ق. نگاشته شده<sup>۲</sup> از قدیمی‌ترین منابع تاریخی است که به شبانکارگان اشاره کرده است. گفтар ابن بلخی درباره شبانکارگان تا حدودی مؤید این ادعاست که زمان شکل‌گیری شبانکارگان به اواخر عصر آل بویه بر می‌گردد. به گفته ابن بلخی «به روزگار قدیم، شبانکاره را در پارس ذکری نبودی کی ایشان قومی بودند که پیشه ایشان شبانی و هیزم کشی و مزدوری بود و به اوخر روزگار دیلم در فتور چون فضلویه فراخاست ایشان را شوکتی پدید آمد و به روزگار زیادت گشت تا همگان سپاهی و سلاح درو اقطاع خوار شدند.» (همان ، ۳۰۸)

۱. احتمالاً سیاستنامه خواجه نظام الملک که در سالهای پایانی وزارت خواجه (۴۸۵-۴۵۵ هـ) نگاشته شده قدیمی‌ترین منبع تاریخی است که به نام شبانکارگان اشاره نموده است. (۱۳۵۶: ۱۲۸)

۲. اگر چه در کتاب فارستامه سال دقیق نگارش کتاب معکس نگردیده اما بنا به مندرجات فارستامه در زمان نگارش کتاب هنوز چاولی سقاوه سردار اعزامی سلجوقیان به فارس زنده بود، پس حداکثر زمان تاریخ نگارش کتاب می‌تواند سال ۵۱۰ هـ سال مرگ چاولی سقاوه باشد. از طرفی در کتاب فارستامه به واقعه پرگ اشاره گردیده، رویدادی که در طی آن چاولی از حاکم کرمان شکست می‌خورد. فارستامه به سال حدوث واقعه اشاره ندارد اما ابن اثیر این واقعه را مربوط به سال ۵۰۸ هـ می‌داند. بنابراین فارستامه باید بعد از سال ۵۰۸ هـ ق وقوع حادثه پرگ و قبل از سال ۵۱۰ هـ ق سال مرگ چاولی نگارش شده باشد.

طوابیف تشکیل دهنده گروه شبانکاره به گفته ابن بلخی پنج طایفه زیر بوده‌اند:

**اسماعیلیان:**<sup>۱</sup> بنا بر مندرجات فارسنامه نسب این طایفه از شبانکارگان به پادشاهان ایران قبل از اسلام می‌رسد و آنان از فرزندان منوچهر سبط فریدون هستند. به گفته ابن بلخی اسماعیلیان از زمرة اصفهه‌دان بوده‌اند اما در عهد اسلامی و با فتح فارس توسط اعراب اسماعیلیان فارس آواره و به شبانی و گوسفندداری مشغول شدند و در حوالی اصفهان اقامت گردیدند. در عهد سلطان مسعود غزنوی تاش فراش، والی سلطان در اصفهان به اسماعیلیان حمله و آنان را غارت کرد. اسماعیلیان نیز فرار کرده و پس از تحمل سختیهای فراوان در اواخر عصر باگالیجار، حاکم بویی فارس، موفق به فتح دارابجرد شدند. در عصر قدرت گیری فضلویه، سلک از اعضای طایفه اسماعیلی در درگیریهایی که با اعضا خاندان خود داشت از فضلویه یاری خواست و فضلویه ایج، فستجان اصطهبان، دراکان و برخی از نواحی دارابجرد را به وی واگذار کرد. (همان ۳۹۰-۳۸۸)

**رامانیان:** این قوم قبیله فضلویه بوده و پدر فضلویه علی بن الحسن بن ایوب ریاست آن را بر عهده داشت. همه اعضای این طایفه به شبانی مشغول بودند، اما فضلویه از این قوم توانست فارس را زیر سلطه خویش درآورد. (همان ۳۹۲-۳۹۱)

**کرزویان:** این قوم نیز به چوپانی و شبانی مشغول بودند. رهبر آنها «محمد بن مما» بر کشیده فضلویه بود و بعد از وی پسرش ابوسعده قدرت رسید و توانست بر کازرون تسلط یابد. (همان، ۳۹۲)

**مسعودیان:** به گفته ابن بلخی «قومی مجھولند بی اصل و ایشان را فضلویه بر کشید» رهبر آنان امیر ویه مسعود توانست فیروزآباد را تصرف کند و بر بیشتر مناطق شاپور خوره مسلط گردد و پسر وشتاسف حاکم فیروزآباد بود. (همان ۳۹۲-۳۹۱)

۱. برخی همچون لسترنج در کتاب جغرافیایی تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی مدعی گردیده اند که شبانکارگان شیعه اسماعیلی بوده‌اند (۱۳۶۷، ۳۰۹) اما هیچ یک از منابع دست اول تاریخی اشاره ای به شیعه یا اسماعیلی بودن شبانکارگان ندارند. احتمالاً اشتباه مذکور از تشابه اسمی نام این طایفه با فرقه اسماعیلیه ناشی شده است. اما نام این طایفه هیچ ارتباطی با فرقه اسماعیلیه نداشته و از نام یکی از اجداد طایفه اقتباس گردیده است.

**شکانیان:** ابن بلخی آنان را گروهی کوهنشین معرفی می‌کند که به راهزنی اشتغال داشتند و در عصر نگارش فارسنامه به علت حمله اتابک چاولی به آنان ضعیف گشته بودند. (همان، ۳۹۲) آنچه که در گروه‌بندی شبانکاره باید مورد توجه قرار داد آن است که تشکل مذکور تمامی کردان فارس را شامل نمی‌شد و تنها پنج طایفه از حدود صد طایفه کرد مستقر در فارس را، که اصطخری به آن اشاره دارد، در بر می‌گرفت. آنگونه که از مندرجات فارسنامه بر می‌آید فضلویه نقش اصلی را در برکشیدن و قدرت گیری رهبران کرد تشکیل دهنده گروه شبانکاره ایفا نموده است. تا قبل از فضلویه کردان فارس نیروهای پراکنده و غیرمتحدی بودند که در جریانات سیاسی و در گیری‌های منطقه‌ای گاه به گاه به حمایت از فرد یا گروهی می‌پرداختند. اما با قدرت گیری فضلویه و اتحاد برخی از این طوایف و شکل‌گیری تشکل جدید شبانکارگان به بازیگران اصلی صحنه سیاست فارس تبدیل شدند. از این زمان (۴۴۸ هـ ق) تا سال ۴۶۴ هـ ق، به جز در دوره کوتاه حمله قاورد به فارس در سال ۴۵۹ هـ ق، حکومت در سراسر ایالت بر عهده فضلویه بود و برکشیدگان فضلویه از طوایف مختلف شبانکاره حتی سالهای پس از عزل وی نیز در بخششای مختلف فارس قدرت را در دست داشتند.

اما توجه به یک نکته مهم در تاریخ این عصر شبانکارگان ضروری به نظر می‌رسد. بنا بر منابع موجود گرچه شبانکارگان از اواسط قرن پنجم هـ ق در جریانات سیاسی ایالت فارس حضور جدی دارند و قدرت را در این منطقه در دست می‌گیرند، اما در سال‌های پس از مرگ فضلویه هیچ گاه موفق به ایجاد حکومت یکپارچه نمی‌گردند. برای مثال همزمان با حمله چاولی سقاوه سردار سلجوقی به فارس حداقل چهار امیر از طوایف مختلف شبانکاره بربخششایی از فارس حکومت می‌کردند. ابوسعده‌کازرونی از طایفه کرزوبیان برکازرون و شتاستف از خاندان مسعودیان در فیروزآباد و دوخاندان اسماعیلی نیز برقسمتهايی از منطقه دارابگردد حکومت داشتند. (ابن بلخی، ۱۳۷۴، ۳۹۲ - ۳۸۸) تنها مدتی پس از این عصر و در اوایل قرن ششم هـ ق است که یکی از خاندانهای اسماعیلی موفق به تشکیل حکومت ملوک شبانکاره می‌شود و قدرت در قلمرو شبانکارگان تا حدودی یکپارچه می‌گردد.

محققانی که تاریخ شبانکارگان را نوشتند اند به این موضوع دقت نکرده و با توجه به نقش بر جسته فضلویه در شکل گیری گروه شبانکاره سعی نموده اند تا به نوعی فضلویه را بینانگذار سلسله شبانکاره معرفی کنند و نسب ملوک شبانکاره را به وی برسانند. ظاهراً برای اولین بار وصف چنین خطایی کرده و فضلویه را از خاندان اسماعیلی معرفی و اسماعیل را جد اعلای او دانسته است. (۴۳۱: ۱۳۳۸) گفتار وصف با توجه به حفظ نسب نامه ملوک شبانکاره در منابع معتبری چون دفتر دلگشا و مجمع الانساب و اطلاعاتی که از فارسنامه ابن بلخی به ما رسیده کاملاً مردود است و شکی نیست که فضلویه از طایفه رامانی بوده و هیچ ارتباط نسبی با ملوک شبانکاره که از طایفه اسماعیلیان بوده‌اند؛ نداشته است. اشتباه مذکور تقریباً در بیشتر کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر درباره شبانکارگان نوشته شده نیز تکرار گردیده است.

با وجود نقش قابل ملاحظه فضلویه در شکل گیری و قدرت یابی شبانکارگان منابع اصلی تاریخ این سلسله همچون دفتر دلگشا، مجمع الانساب و منتخب التواریخ هنگام بحث در تاریخ ملوک شبانکاره هیچ اشاره‌ای به نام فضلویه ندارند. برای مثال در رساله دفتر دلگشا که آن را یکی از دیوانیان حاضر در خدمت حاکم شبانکاره ای، نظام الدین حسن بن طیب شاه (۶۷۷-۷۲۵ هـ ق) سروده و با سبکی حماسی و به تقلید از شاهنامه فردوسی تاریخ ملوک شبانکاره را با ذکر جزئیات به نظم درآورده است، کاملاً نام فضلویه حذف شده و هیچ اشاره‌ای به نام یا وقایع رویداده در عصر او نشده است. این در شرایطی است که در منابعی چون فارسنامه ابن بلخی و الکامل فی التاریخ و تاریخ وصف نقش اصلی در شکل گیری گروه شبانکاره به فضلویه داده شده است. حذف نام فضلویه در برخی منابع تاریخی شبانکارگان مؤید تمایز آشکار گروه شبانکاره و ملوک شبانکاره را تأیید می‌کند. آنگونه که ابن بلخی گزارش کرده است از پنج طایفه تشکل دهنده گروه شبانکاره تنها یکی از آنها، اسماعیلیان، اصیل بوده و نسب به پادشاهان ایران قبل از اسلام می‌رسانند. (همان، ۳۹۰- ۳۸۹) گرچه در عصر نگارش فارسنامه جعل نسب نامه و رساندن نسب به پادشاهان و بزرگان ایران قبل از اسلام امری شایع بود و حتی غزنویان ترک نژاد نیز خود را به شاهان ساسانی منتسب کرده بودند اما این نکته را نمی‌توان

انکار کرد که طایفه اسماعیلیه بعدها به مهمترین طایفه از پنج طایفه تشکیل دهنده شبانکارگان تبدیل می شوند. افراد همین طایفه هستند که سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل می دهند و نزدیک به دویست و پنجاه سال بر بخشایی از فارس و کرمان حکومت می کنند.

در عهد قدرت گرفتن فضلویه و چیرگی او بر طایف شبانکاره درگیری های داخلی در بین طایفه اسماعیلیه وجود داشت. محمد بن یحیی، حاکم اسماعیلی دارابجرد در این عصر در گذشت و پسرش «بیان» به جای او به حکومت رسید. اما عمومی بیان، «نمرد» وی را به قتل رساند و خود حکومت داراب را به دست گرفت. برادر بیان، «سلک» برای انتقام خون برادر به فضلویه پیوست. فضلویه نیز حکومت مناطق ایج، فستجان، اصطبهان و دارکان و برخی از نواحی دارابجرد را به وی واگذار کرد. در عصر نگارش فارستانه (حدود ۵۱۰ هـ ق) حسویه پسر سلک همچنان مناطق یاده شده را در اختیار داشت (همان، ۳۹۰).

با توجه به اینکه بعدها طایفه اسماعیلیه توانستند قدرت را در بین شبانکارگان به دست گرفته و سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل دهند می توان تا حدودی دلیل حذف نام فضلویه را در برخی از منابع این عصر مشخص کرد. بی شک هر گونه اشاره به نام فضلویه در تاریخ ملوک شبانکاره یانگر نقش پر اهمیت تر طایفه رامانیان، (طایفه فضلویه)، در شکل گیری و قدرت یابی گروه شبانکارگان بود. به علاوه عصر فضلویه یادآور دوره‌ای بود که طایفه اسماعیلیه تحت تابعیت فردی از طایفه رامانیان قرار داشت، به همین دلیل نیز آن دسته از منابع تاریخی که به گونه ای وابسته و یا نزدیک به ملوک شبانکاره بودند و یا تاریخ را از دیدگاه آنان می نگاشتند، هیچ اشاره‌ای به نام فضلویه نکرده‌اند. البته شاید این نکته که در درگیریهای بین دو خاندان طایفه اسماعیلی، فضلویه از خاندان محمد بن یحیی و فرزند او سلک حمایت کرده در حالی که حکومت شبانکارگان توسط فرزندان نمرد، رقیب آنان ایجاد گردید نیز در حذف نام فضلویه از این دسته از منابع تاریخی شبانکارگان بی تأثیر نبوده است.

## شبانکارگان پس از فضلویه

پس از مرگ فضلویه (۴۶۴ هـ) به مدت چند دهه تاریخ شبانکارگان در هاله‌ای از ابهام فرو رفتد و منابع تاریخی اطلاعات دقیق درباره وضعیت شبانکارگان ارائه نداده و تنها به طور جسته و گزینه در برخی از منابع اشارتی به آنان شده است. در کتاب سیاستنامه که خواجه نظام الملک طوسی خطاب به سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ – ۴۸۵ هـ) نگاشته و در آن راه و رسم هر چه بهتر اداره کردن کشور را برای سلطان سلجوقی شرح داده در دو فصل به شبانکارگان اشاره کرده است. در فصل بیست و چهارم این کتاب خطاب به سلطان آمده «لشکرها باید از نژادهای مختلف باشد به ویژه دو هزار دیلم و خراسانی و اگر گرجستان و شبانکارگان پارس باشند هم روا بود که این جنس هم مردان نیک باشند» (۱۳۵۶، ۱۲۶) در فصل بیست و پنجم از همین کتاب چنین آمده است «دیلمیان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره و مانند این که اقطاع و نان پاره دارند باید پانصد مردم از ایشان بر درگاه مقیم باشند» (همان، ۱۲۸).

به نظر می‌رسد نصایح خواجه نظام الملک را پادشاهان سلجوقی اجرا می‌کردند. در تاریخ بنداری آنگاه که درباره عملکرد بد درگزینی، وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۵ – ۵۱۱ هـ) سخن می‌گوید آمده که جماعتی از امیران مازندران و شبانکاره بر درگاه سلطان محمد بن ملکشاه مقیم بودند و پادشاه، در گذشته، با نیکویی و احسان با آنها برخورد می‌کرد ولی درگزینی آنها را رمانده و آنان به قلعه‌های خویش بازگشته و شروع به اخلال در امور کردند. (۱۴۰: ۱۳۵۶)

احتمالاً به دلیل اوج گیری قدرت سلجوقیان در دوران بیست ساله حکومت ملکشاه (۴۸۵ – ۴۶۵ هـ) و تسلط بی‌چون و چرای آنان بر مناطق تحت تصرفشان شبانکارگان نقش قابل ملاحظه‌ای در جریانات سیاسی این عهد ایفا نکرده، کاملاً مطیع سلجوقیان بودند. به همین دلیل نیز منابع این دوره کمتر به نام شبانکارگان اشاره دارند.

پس از مرگ ملکشاه سلجوقی (۴۸۵ هـ) به دلیل درگیریهای داخلی که میان برکیارق (۴۹۸ – ۴۸۷ هـ) و محمد (۵۱۱ – ۴۹۸ هـ) مدعیان جانشینی ملکشاه صورت گرفت شبانکارگان توانستند

مجددًا بر فارس چیره شوند. به گفته ابن اثیر برکیارق به علت تسلط شبانکاره بر فارس این ایالت را به امیر انر واگذار کرد اما شبانکاره با یاری خواستن از حکمران کرمان، ایرانشاه توانستند بر انر غلبه کنند.

(۱۳۶۸: ۲۵۷/۱۷)

پس از مرگ برکیارق (۴۹۸ هـ ق) و پایان درگیریهای داخلی سلجوقیان سلطان محمد به فکر تسلط بر فارس افتاد، اما حضور شبانکارگان در فارس مانع اصلی تحقق این هدف بود. آنگونه که از منابع برمی‌آید در این زمان مناطقی از فارس چون ایج، فستجان، اصطهبان، دارابجرد، کازرون و فیروزآباد در دست امرای مختلف شبانکاره بود. (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۸۸ - ۳۹۲) سلطان محمد برای سرکوب شبانکارگان یکی از سرداران بر جسته سلجوقی به نام چاولی سقاوه را به فارس اعزام کرد و به او فرمان داد که «ایشان را اصلاح کند و مفسدان را از میان بردارد» (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۹۵/۱۷) سلطان محمد برای مشروعیت بخشیدن به اعمال چاولی، فرزند دو ساله خود، چغی را نیز همراه وی فرستاد. (همان، ۱۷/۱۹۶) ابن بلخی به دلیل همزمانی با حضور چاولی در فارس اطلاعات ارزشمندی از عملکرد او ارائه می‌کند. اطلاعات مذکور مؤید این نکته است که اصلی‌ترین دلیل حضور چاولی در فارس سرکوب شبانکارگان بوده است.

ابو سعد بن محمد، حاکم کازرون که از شبانکارگان کرزوبی بوده و به گفته ابن بلخی بیشبور و کازرون به دلیل ظلم او خراب شده بود توسط چاولی برکنار گردید. مسعودیان حاکم در فیروزآباد را چاولی سرکوب کرد و سران آن را به قتل رساند. چاولی همچنین از حسویه از طایفه اسماعیلی شبانکارگان که بر بخشایی از فارس حکومت می‌کرد، خواست که به حضور چغی شاهزاده سلجوقی بیاید؛ اما به دلیل امتناع حسویه به قلمرو او حمله کرد و حسویه مجبور شد به ایج پناه ببرد. چاولی حسویه را به در ایج محاصره نمود اما سرانجام بین دو طرف مصالحه صورت گرفت و در حمله چاولی به کرمان حسویه در سپاه وی حضور داشت. (همان، ۱۹۸/۱۸ - ۲۰۰)

پس از این چاولی به دارابجرد حمله کرد. به نوشته ابن اثیر حاکم داراب در این زمان فردی به نام ابراهیم بود. (همان، ۱۹۹/۱۸) به احتمال زیاد فرد مذکور همان ابراهیم بن ماما از طایفه اسماعیلیه

می باشد که در فارسنامه ابن بلخی به وی اشاره گردیده است. در فارسنامه آنگاه که از طایفه اسماعیلی و درگیری های داخلی آنان بحث می شود، مؤلف به دو خاندان اصلی اسماعیلی اشاره می کند که فرزندان دو برادر به نامهای محمد و نمرد، پسران یحیی بودند. به نوشته ابن بلخی محمد پسر بزرگتر یحیی بود و دارابجرد را زیر نفوذ خود داشت. پس از مرگ محمد پسر بزرگ او بیان به جای پدر نشست اما عمومی او نمرد که جد ابراهیم بن مما بود بیان را کشت و دارابجرد را در دست گرفت. این موضوع دشمنی شدیدی میان دو خاندان اسماعیلی به وجود آورد. (۳۹۰؛ ۱۳۷۴) ظاهرآ پس از آنکه نمرد بیان را کشت و دارابجرد را تصرف کرد، حکومت دارابجرد در خاندان وی باقی ماند. ابراهیم مذکور در تاریخ ابن اثیر همان ابراهیم بن مما نوه نمرد است. برای اثبات ادعای فوق لازم است تا منابع تاریخی این عصر با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

در تاریخ ابن اثیر آمده که چاولی پس از مطیع کردن حسویه، امیر شبانکاره و کشن ابوسعد (حاکم شبانکاره کازرون) به داراب حمله می کند؛ اما ابراهیم حاکم داراب که با حاکم کرمان ارسلانشاه خویشاوندی داشت به کرمان فرار کرده و به ارسلانشاه پناهنده می شود. اهالی دارابجرد نیز در قلعه رنبه، مکانی که هرگاه مورد تهدید واقع می شدند به آنجا پناه می برند، پناه می گیرند. اما چاولی موفق می شود قلعه را تصرف کرده عده زیادی از مردم دارابجرد را به قتل برساند و اموال آنها را به غارت برد. پس از این واقعه چاولی در حمله به فرگ از سپاه کرمان شکست سختی می خورد و مجبور به عقب نشینی از منطقه می گردد. (همان، ۲۰۴-۱۹۶/۱۸) ابن بلخی واقعه مذکور را « حداثه پرگ » نامیده و سال وقوع آن را (۵۰۸هـ) ذکر می کند. (۳۱۴؛ ۱۳۷۴)

ابن اثیر اشاره ای به اینکه ابراهیم، حاکم داراب از شبانکارگان باشد ندارد.<sup>۱</sup> اما هنگام سخن گفتن از وقایع مذکور به این نکته اشاره می کند که چاولی پس از حمله به دارابجرد، فرستاده ای به نزد وزیر

۱. البته ابن اثیر آنگاه که درباره سرکوب ابوسعد حاکم کازرون توسط چاولی سخن می گوید نیز اشاره ای به شبانکاره بودن او نمی کند و تنها با کمک سایر منابع است که می توان بی برد که او نیز از امراء شبانکاره بوده است.

کرمان اعزام می دارد و از وی می خواهد افراد شبانکاره را که به کرمان پناه برده اند به وی برگرداند. در غیر این صورت وی به کرمان حمله می کند. وزیر کرمان از تسلیم شبانکارگان امتناع نموده و سعی می کند نزد چاولی از آنان شفاعت کند. با توجه به آنکه ابن اثیر در همین بحث به پناهندگی ابراهیم حاکم داراب به کرمان اشاره می کند شکی باقی نمی ماند که کرمان از شبانکارگان بوده و حمله چاولی به داراب نیز علیه آنان صورت گرفته است. (۱۳۶۸: ۲۰۴-۱۹۹)

گفته های ابن اثیر کاملاً مؤید این نکته است که داراب همزمان با حمله چاولی در اختیار شبانکارگان بوده است. مندرجات فارسنامه ابن بلخی نیز تا حد زیادی تأیید کننده تسلط ابراهیم بن مما بر دارابجرد در این عهد است. ابن بلخی در شرح قلعه رنبه می نویسد که هر کس این قلعه را داشته باشد حاکم دارابجرد خواهد بود. (۱۳۷۹: ۱۳۷۴) سپس در بخش دیگری از کتاب خود آنگاه که به شرح تنگ رنبه پرداخته چنین آورده است «در میان تنگ قلعه ای محکم است و ابراهیم بن مما داشت اکنون مردم کرمان دارند.» (۳۱۵-۳۱۴)

از مباحث فوق می توان نتیجه گرفت که شهر دارابجرد قبل از حمله چاولی در اختیار شاخه ای از خاندان اسماعیلی بود که جد آنان نمرد با کشتن بیان، جد شاخه دیگر خاندان اسماعیلی، بر آن تسلط یافته بود. همزمان با حمله چاولی به دارابجرد نوه بیان، ابراهیم بن مما بر این شهر حکومت می کرد. با حمله چاولی ابراهیم مجبور به ترک قلمرو خود و پناهنده شدن به حاکم سلجوقی کرمان گردید. سپس در جنگی که بین چاولی و حاکم کرمان صورت گرفت چاولی شکست خورد و بخش هایی از قلمرویی که سابقاً به شبانکارگان تعلق داشت به دست سپاه کرمان افتاد.

### شکل گیری سلسله ملوک شبانکاره

اولین فرد از ملوک شبانکاره که در مجمع الانساب به وی اشاره شده نظام الدین حسن بن ابراهیم است و به واقع می توان او را بیانگذار سلسله ملوک شبانکاره نامید. با توجه به نسب نامه موجود در مجمع الانساب و مندرجات فارسنامه وی فرزند ابراهیم بن مما بوده است. (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

اطلاعات موجود در مجمع الانساب شبانکاره‌ای، که منبع اصلی تاریخ ملوك شبانکاره است، درباره نظام الدین حسن بسیار مغشوش و پر از اشتباهات مسلم تاریخی است. به گفته شبانکاره‌ای نظام الدین حسن موفق گردید بر کل ایالت فارس سلطنت یابد اما در سال ۴۵۵ هـ ق. آلب ارسلان سلطان سلجوقی، منکوبرس از خویشان خود را به حکومت فارس منصوب کرد. نظام الدین حسن که مردی زیرک بود دانست که توان مقابله با منکوبرس را ندارد؛ لذا به شبانکاره عقب نشینی کرد، اما منکوبرس امیری از لشکر خود به نام چاولی را در پی نظام الدین فرستاد. چاولی در دو نوبت طی نبردهایی نظام الدین را شکست داد. نظام الدین به فرگ، که در آن عهد بخشی از قلمرو کرمان بود، عقب نشست. چاولی به فرگ حمله کرد اما والی فرگ موفق شد وی را شکست دهد. نظام الدین حسن نیز پس از شکست چاولی به قلمرو حکومتی خود در جوشناباد آمد و پس از مدتی مجدداً به فکر تسلط بر فارس افتاد؛ اما با ظهور اتابکان سلغزی در فارس و قدرت گیری رهبر آنان، سفر بن مودود نظام الدین حسن از سلطنت بر کل ایالت فارس چشم پوشید. وی در سال ۴۷۰ هـ ق. قلعه دارالامان را بنا کرد و مدتی پس از آن هم در گذشت و در جوشناباد به خاک سپرده شد (۱۵۲-۱۵۳).

بنا بر اطلاعات یاد شده نظام الدین حسن معاصر با آلب ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ هـ ق). سلطان سلجوقی و نیز معاصر با سقراط بن مودود (۵۴۳-۵۸۸ هـ ق). بنیانگذار سلسله سلغزیان در فارس بوده براین اساس باید حداقل نود سال حکومت کرده باشد. از طرفی گفته شبانکاره‌ای که منکوبرس فرستاده آلب ارسلان برای حکومت فارس بوده نیز به لحاظ تاریخی محدود است، چرا که آلب ارسلان در ۴۶۵ هـ ق. کشته شد در حالی که منکوبرس در حدود سال ۵۲۰ هـ ق. در فارس حضور داشته و نمی‌توانسته فرستاده آلب ارسلان به فارس باشد. اشتباه دیگر شبانکاره‌ای در این بخش آن است که چاولی را که در حدود ۵۰۶ هـ ق. سلطان محمد سلجوقی (۵۱۱-۴۹۸ هـ ق) به عنوان حاکم فارس به این منطقه اعزام کرده فرستاده منکوبرس برای سرکوب نظام الدین حسن معرفی می‌نماید. همچنین شبانکاره‌ای در این بخش مدعی است که نظام الدین حسن قلعه دارالامان را در سال ۴۷۰ هـ ق. و مقارن با عصر سقراط بن مودود (۵۴۳-۵۵۸ هـ ق) بنا نهاده است. همانگونه که مشخص است سال‌های

حکومت سنقر بن مودود به هیچوجه با سال ادعایی ساخت قلعه دارالامان همخوانی ندارد، اما اگر فرض این پژوهش مبنی بر قائل شدن تمایز میان سلسله ملوک شبانکاره و تشکل شبانکاره را درنظر بگیریم، می‌توانیم دلایل اینگونه اشتباهات مسلم تاریخی را درباره اولین سال‌های قدرت گیری حکومت شبانکارگان تا حدودی توضیح دهیم.

گفته شد که فضلویه بیانگذار گروه شبانکاره و معاصر با آلب ارسلان سلجوقی بود. او تنها سردار تاریخ شبانکارگان بود که توانست برای مدتی نسبتاً طولانی (۴۶۴-۴۴۸ هـ) بر تمام ایالت فارس حکومت کند. اما با توجه به اینکه وی از طایفه اسماعیلی، که بعدها سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل دادند، نبود نام وی از منابع تاریخی شبانکارگان حذف گردید. به نظر می‌رسد سال‌ها پس از شکل گیری سلسله ملوک شبانکاره، آنگاه که شبانکارگان تاریخ خویش را نوشتند، برای پر کردن خلاه در پیشینه تاریخی خویش و حفظ افتخارات گذشته شبانکارگان سعی کردند نظام الدین حسن بیانگذار سلسله ملوک شبانکاره از خاندان اسماعیلی را معاصر با آلب ارسلان و حاکم کل ایالت فارس معرفی نمایند. این در شرایطی است که با استناد به منابع معتبری چون الکامل و فارستانه حداقل در سال‌های حضور سردار سلجوقی، چاولی در فارس<sup>۱</sup> (۵۰۶-۵۱۰ هـ) هنوز نظام الدین حسن به حکومت شبانکارگان نرسیده و پدر وی ابراهیم قدرت را در دست داشته است. به همین دلیل نیز نظام الدین حسن به هیچ وجه نمی‌توانسته هم عهد با آلب ارسلان سلطان سلجوقی باشد.

۱. گرچه منابع صراحتاً به سال‌های حضور چاولی در فارس اشاره ندارند اما می‌توان سال‌های تقریبی حضور او در فارس را تعیین نمود. به گفته ابن اثیر در زمان اعزام چاولی از سوی سلطان محمد سلجوقی به فارس فرزند دو ساله سلطان، چغفری نیز با چاولی همراه می‌گردد. (۱۸/۱۹۶) ابن اثیر در ادامه خبر مرگ چغفری را در سال ۵۰۹ هـ. ق. و در پنج سالگی می‌دهد. (۱۸/۲۰۴) با توجه به مطالب مذکور سال حضور چاولی به همراه چغفری در فارس باید حدود سال ۵۰۶ هـ. ق. باشد. حدوداً سه سال پس از آن نیز در سال ۵۰۹ هـ. ق. چغفری در گذشته است. پس مدت حضور چاولی در فارس را می‌توان حدود چهار سال از ۵۰۶ هـ. ق. تا زمان مرگ وی ۵۱۰ هـ. ق. تعیین کرد.

علت دیگر ابهامات موجود در وقایع این عصر از تاریخ شبانکارگان احتمالاً عداوت و دشمنی دو خاندان بر جسته اسماعیلی بوده است. قبل از این گفته شد که بر اثر حمله چاولی سقاوه، سردار سلجوقی امرای شبانکاره از جمله ابراهیم بن مما از طایفه اسماعیلی قلمرو تحت سلطه خویش را از دست دادند و تنها حسویه که از طایفه ای دیگر از اسماعیلیان بود به دلیل همکاری با چاولی توانست قلمرو خود را حفظ کند و بر بخش های مهمی از قلمرو شبانکارگان شامل ایج، فستجان، اصطهبان، دراکان و برخی از نواحی دارابگرد حکومت کند. قطعاً همکاری حسویه با چاولی دشمنی دیرینه ای را که بین این دو شاخه از خاندان اسماعیلی وجود داشته تشید کرده است. پس از مرگ چاولی سقاوه (۵۱۰ق) نظام الدین حسن فرزند ابراهیم بن مما به قلمرو شبانکارگان برگشت و توانست منطقه را تحت سلطه خود در آورد و سلسله ملوک شبانکاره را تشکیل دهد.

از این پس دیگر منابع هیچ اشاره ای به خاندان حسویه نکرده اند و آنان کاملاً از تاریخ شبانکارگان محو می گردند. دوره موردن بحث را می توان دوره تاریک حکومت شبانکارگان نام نهاد. ما هیچ اطلاعی از کشمکش های احتمالی میان دو خاندان اسماعیلی که منجر به قدرت گیری و تشکیل سلسله ملوک شبانکاره توسط یکی و حذف دیگری از صفحه تاریخ گردید، نداریم. احتمالاً حاکمان شبانکاره به منظور حذف نام خاندان رقیب و یا حفظ وحدت خاندان حاکم اسماعیلی علاقه ای به بازگویی جریانات این عصر نداشته اند. همین موضوع موجب گردیده که در زمان نگارش تاریخ این سلسله در قرون بعد اطلاعات صحیحی از جریانات روی داده در دوران مذکور که منجر به شکل گیری سلسله شبانکارگان گردیده ارائه نشد.

## نتیجه

کردن فارس که قبل و بعد از ظهور اسلام بصورت قبایلی پراکنده در جریانات سیاسی ایالت فارس نقش اینا می کردند در عهد فضلویه، رهبر یکی از طوایف کرد (طایفة رامانی) موفق شدند تشکلی با نام شبانکاره ایجاد کرده تحت تابعیت سلجوقیان بر سرتاسر فارس مسلط گردند. گرچه پس از مرگ

فضلویه شبانکار گان نتوانستند سلطنت خود را بر سراسر فارس تداوم بخشد اما سرداران طوایف مختلف شبانکاره هر کدام در بخش هایی از این ایالت قدرت را در دست گرفتند. در اوایل قرن ششم هجری قمری نظام الدین حسن، رهبر طایفه اسماعیلی از طوایف تشکیل دهنده گروه شبانکاره، توانست در قلمرو تحت سلطنه خویش، سلسله ای را با عنوان ملوک شبانکاره تأسیس کند، سلسله ای که نزدیک به دو قرن و نیم تداوم یافت. از آنجا که اوج قدرت شبانکار گان و بسیاری از موفقیت های به دست آمده توسط آنان مربوط به عهد فضلویه از طایفه رامانی بود، حاکمان اسماعیلی ملوک شبانکاره نام فضلویه بینانگذار تشکل شبانکاره را از تاریخ حذف کردند و افتخارات به دست آمده در عصر وی را به نظام الدین حسن، بینانگذار ملوک شبانکاره از طایفه اسماعیلی نسبت دادند. این مسئله پاره ای از ابهامات را در تاریخ شبانکار گان پدید آورد.

## منابع

- آکویف، گ. ب، حصارف، م، (۱۳۶۷) کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۶۸) تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، مترجمان علی هاشمی حائری، ابوالقاسم حالت، تهران، مطبوعات علمی.
- ابن بلخی، (۱۳۷۴) فارسنامه، تصحیح منصور رستگار فساوی، شیراز، بنیاد فارس شناسی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، ممالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلادزی، احمد بن یحیی، (۱۳۴۶) فتوح البلدان، ترجمه آذرناش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بنداری اصفهانی، (۱۳۵۶) زیده النصره نخبه العصره، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

زرکوب شیرازی، ابوالعباس احمد بن شهاب الدین ابیالخیر، (۱۳۵۰) *شیرازنامه*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸) *تاریخ مردم ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر.  
شبانکاره‌ای، صاحب، (۱۹۶۵م) *رساله دفتر دلگشا، مقدمه و فهرست هادی رسول زاده*، مسکو،  
فرهنگستان علوم اتحاد شوروی.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲) *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، اساطیر.  
فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۶) *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران، نشر قطره.  
مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۳۷۰) *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات  
علمی و فرهنگی.

لمبتون، آن، (۱۳۶۲) *تاریخ ایلات ایران*، ترجمه علی تبریزی، کتاب آگاه.  
(باhtمام) مشکور، محمدجواد، (۱۳۶۹) *کارنامه اردشیر بابکان*، بی‌جا، دنیای کتاب.  
مجھول المؤلف، (۱۳۱۴) *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران، مؤسسه خاور.  
نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی، (۱۳۵۶) *سیر الملوك*، به اهتمام هیویرت دارک، تهران، بنگاه  
ترجمه و نشر کتاب.

وصاف، (۱۳۳۸) *تاریخ وصف*، بی‌جا، به سرمایه کتابخانه ابن سينا، کتابخانه جعفری تبریزی.

